

بنیاد فرهنگی کهزاد

صفت نامه یا جنگنامه

درویش محمد خان غازی

نویسنده: قاضی محمد سالم

تحشیه: احمد علی کهزاد

مرد راهمت بکار آید نه خنجر در میان
ورنه پر ماکیان هر یک بساط خنجرست

القصة بعد از آن مردانگی و دلداری به ملازمان خود و به مردم قلعه اسلام آباد
بدادور گفت که مردان نه باشید و شماها بهتر از من نیستید وقتی که بمن ضرر رسانند
و بعد از آن شماها را بواجب الوجود سپردم و درویش محمدخان غازی پهلوان آن
یگانه دوران فرمود که متوجه حق سبحانه و تعالی شوید و دعا بکنید که حضرت
حق سبحانه و تعالی مرا فتح و نصرة دهید. پهلوان غازی التماس فاتحه خیر ازین بنده
غ (۱) داعی نمود و این داعی ذره بمقدار فاتحه خواندند و از برای درویش محمدخان
غازی از حضرت حق سبحانه و تعالی پناه خواستند و درویش محمدخان غازی هم از
جد خود حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و از اهل قبور
استعانت و استدعا نمود بعد از آن پهلوان از شهر اسلام آباد برآمد و لشکر کفار
بجانب دروازه قلعه اسلام آباد دویده بودند و از دریا گذشته (۲) بودند که بیکبار
نظر کافران (۳۴) بر سری پهلوان جهان حضرت درویش محمدخان غازی افتاد
و سواران کافران شوره شوره کرده پیش آمدند و چنان مسموع میشد که
جوانان جنگی و جنگ دیده کفار سو گند یاد کردند بر سر پاندا و شروی و لاماندی
که پیران آن جا هلان بود گرفتار باشد و پهلوان غازی هم استعانت از حق
سبحانه تعالی خواسته و اسپ خود را جولان داده در میدان انداخت چونکه آن غازی
دوران نزدیک بلشگر کفار رسید آن کافران بد بختان شلک تیر کردند و آن
نادر پهلوان زمان ابرو هم خم نکرد و روی از کافران نگردانید و بعد از آن درویش
محمدخان غازی یگانه دوران چون شیر غران برزم کافران تیغ از نیام بر کشیده
چنان میزد که کسی را سرازین جدا میسکرد و کسی را دست می پراند و کسی را
که در کمر میزد چون خیابان دو نیم میسکرد و کسی را که بنام میزد قلم

(۱) اینجا واضح معلوم میشود که مصنف کتاب قاضی محمد سالم در صرف لشکر اعزامی
به معیت درویش محمد غازی حاضر بود.

(۲) این دریا عبارت از رودخانه الیشنگ است که از پهلو شهر اسلام آباد
میگذشت و الان هم از مجاورت دهکده اسلام آباد کنونی میگذرد. اسلام آباد دروازه های
متعدد داشت و یک دروازه آن رخ بطرف رودخانه بود.

میکردشت و شل بر چاه مینشست و کسی زخمی و کسی مردار شده که از گشته پشته ها تیار شده و کافران را از دروازه اسلام آباد زده زده بیلا بسر کوه دنته دو اند و کافران رو بگریز نهادند و شکست خورده بر سر کوه دنته گرفتند. کافران همه یکجا همان جا حصار شدند و اما چون حافظ و ناعمران پهلوان (۳۳) غازی حضرت حق سبحانه و تعالی بود.

(بیت)

اگر تیغ عالم بچنید ز جای نیر درگی تا نخواهد خدای

بعد از آن پهلوان را خدای تعالی از آن رزم کافران نگاه کرد و هیچ تیری بر جان آن غازی دوران نرسید مگر یک تیری در جوشن اسپ آن پهلوان رسیده بود و القمه چونکه مردم کفار خود را بر سر کوه دنته گرفتند و خود را در عقب سنگها محکم کردند و بار ثانی باز جنگ پیوستند و لشکرهای مسلمة نان در لب دریا بود و لشکر کافران بر سر دنته بودند و لشکر مسلمانان را از هر طرف تیر بازان کردند و تیر از هر جانبین بر سر مسلمانان می آمد و از لشکر مسلمانان وقتی که تیر میزدند و در سنگ و مرچل و سنگرها میرسید و بر جان کافران نمیخورد و سنگرها زده بودند و پناه کرده بودند و تیر کافران بر لشکر اسلام میرسید که در میدان ایستاده بودند (۱) بعد از آن درویش محمد خان غازی بلشکر خود و به ملازمان خود گفت که این جانب پناهی مسلمانان نیست دیگر رزم نکنید که شماها را بسیار زخمی کردند و مسلمانان از رزم کردن روی نمیگردانیدند چونکه شش طرف مسلمانان را کافران گرفته بودند و چندی کس را مجروح کردند که این چنین جنگ (۳۴) پی حکم است و پهلوان لشکر خود را از جنگ جدا کرد چنان مسموع شد که بخاطر شریف درویش محمد خان غازی بر خطور کرده که اگر یکماه با این کفار درین کوه که راه اسپ نیست و اگر جنگ کرده باشیم بس نمی آئیم بلکه لشکر

(آ) اینج مختصر اشرح میدان جنگ طرفین خالی از مفاد نیست شهر اسلام آباد در جناح

راست مسیر رودخانه البشنگ در اراضی نسبتا بلندی افتاده بود. کافران دره های علیا از جناح شمالی از لابلای کوه های آمده و در سنگلاخ های یوزه های کوه دنته که بر مجرای رودخانه البشنگ و شهر اسلام آباد حاکم است مجتمع شده سنگرها و مرچلها ساختند و لشکر درویش محمد خان را تحت باران تیر گرفتند و چون لشکر مذکور از شهر خارج شده در مسیر رودخانه بودند تیر کفار بسیار به خوبی به ایشان اصابت میکرد و تیر مسلمانان به سنگرها و سنگرها میخورد

ما را بسیار زخمی کنند. چون غول کافر (۱) بهمرای جمع لشکر بی پایان در قلعه
 جوراهی هست بیا که آنجا بروم کارزار بکنم که تایاد گاری مانند بعد از آن پهلوان
 غازی اسپ تازی خود را آنجانب تاخت و درویش محمد خان غازی ازین داعی
 التماس فاتحه کرد که میخواهم در غولوی کفار بهمرای غول کافر بتازم و کارزار کنم
 و این کمینه زرهای بی مقدار را و نظر سلطان راومیریک سلطان را گفت که ازین
 جاه بچینید که بنیاد امن بلشکر کفار و بسر غول کافر بر زم میروم و این لشکر
 بقلعه اسلام آباد زور آورد در قلعه اسلام آباد کسی نیست که ساعتی مدار کنند و
 پهلوان نادر دوران متوجه غولوی کفار شد که بهمرای غول کافر رزم کنند
 القصه پاره راهی رفته بود که بخاطر داعی خطور کرد که درویش محمد خان
 غازی را نمی مانند چون سموع شد، که کنار تابکار قرار داده اند (۴۵) که اگر هزاران
 هزار از لشکر کفار کشته شود فامشما بیان روی نگردانید و رزم بکنید شاید که
 درویش محمد خان غازی جلو گیر کرده بدست آریم و دست گیر بکنیم و پهلوان
 و بالتو سلطان و کرم سلطان (۲) چه کار کنند یا چندین لشکر که بخود
 این چیل را قرار داده اند چون پهاو این زمان از دره ها گذر شده
 فقیر فرمود که این لشکر اسلام را که در برابر دنته که به لشکر کفار رو برو بود
 گفت که دوعا کنید که حضرت حق سبحانه و تعالی درویش محمد خان غازی
 را فتح و نصرت دهد و سلامت از لشکر باز گردد و همین فاتحه خیر کردند و پهلوان
 از دریا گذشته پاره راهی بجانب لشکر کفار رفت و به غول کافر نزدیک شد و مسموع
 شد بعد از آن غول کافر و لشکر کفار همه خوشحال شدند که پیران ما پاندا و شروی
 و لاماندی درویش محمد خان غازی را از لشکر اسلام جدا کرده بسوی ما آورده
 و شما بیان باز نظر ها و نیازها از برای پاندا و شروی و لاماندی بکشید که فران همه
 قبول کردند و در میان خود لشکر کفار می گفتند که پیران ما راست می گفتند که
 پاندا و شروی و لاماندی ختم کرده بودند اکنون که ما بیان نوز رات و نظرها را
 بدربان بردیم و مجاوران دوعا کردند پاندا و شروی و لاماندی خوشحال شده اند

(۱) غول کافر اشاره به پهلوان قوی هیکل کفار است.

(۲) بالتو سلطان و کرم سلطان از سران معروف لشکر اسلام بودند.

فاما شما میان نترسید وقتی (۴۶) که میان این پنج سوار را دستگیر نکنیم و نتوانیم
 گرفت بعد از آن هیچ وقتی دیگر به همراهی ایشان کارزار نتوانیم کرد و روبرو هم
 نخواهد شدیم چونکه کلانان کافران این سخن را بالشکر یان خود گفتند بعد از آن
 جوانان جنگ دیده پیش شدند و پاندا و شروی و لاماندی را یاد کردند و هر یکی
 از این جوانان نامی رزم دیده که لاف زده بودند رو بمیدان کردند که کارزار بکنند
 چو روبروی درویش محمد خان غازی می شویم و بتلاش تمام از یکدیگر برگرد
 پیش میشدند و دلدار می بیکدیگر میدادند و میگفتند که از میان کدام مرد دلیر
 رند و پهلوان باشد که اول جلو اسپ پهلوان غازی راه دین را بگیرد در آن منزل
 که غول کفار و غول لشکر استاده بود به پیش آن منزل یک قطعه زمین بود که
 کافران بهار زراعت کرده بودند . همدران شب کافران صاحبان آن زمین را
 فرموده بودند که آن زمین را آب پر کنید و آن نابکاران آن زراعت را از آب
 تالار کرده بودند و پهلوان زبان از این حال اطلاع نداشت و پهلوان غازی دید که
 غول کفار همراه لشکر بیشتر ریخته از پیش می (۴۷) آیند و حضرت درویش
 محمد خان غازی استعانت از حضرت باری تعالی خواست . و بعد از آن اسپ تازی
 خود را بمیدان تاخت تا آنکه بران زراعت آبشار رسید بیت :

هر چه از کس این است خواهد شد جمله يك يك بوقت موقوف است
 القصه اسپ آن پهلوان تابینه در گل ولای فرورفت . چونکه لشکر کفار
 بدیدند که اسپ آن غازی دوران در گل تابینه غرق شده مسموع شد و آن کافران
 بد رنگ اعنتیان خوش وقت شدند و پاندا و شروی و لاماندی را یاد کردند و از
 بتان بد بختان خود آن سیاه رویان استعانت طلبیدند و گفتند که پاندا و شروی
 و لاماندی مدد نمائید که اسپ آن غازی پهلوان از این لای گل نبراید که وی را
 دستگیر کنیم و حضرت درویش محمد خان غازی خدا را یاد کرد و از رسولش مدد
 خواست و از اولیاء الله مردان خدا مدد طلبید و جوش جنگ در دل او اثر کرد خدا را یاد
 کرده و همت طلبیده بر اسپ هیبت کرده و يك تازیانه بزدا اسپ تازی بقدرت خدای
 تبارك و تعالی که قوت میکند و خود را در زمین خشک بر لب دریای اندازد . چونکه از
 لای گل بر آمده و در کنار آب دریا اسپ خود را جولان داده بر رزمگاه نزدیک رسیده بود

شد باز آن کافران نابکاران آن پهلوان را نیز بازان (۳۸) و ستمگ ها را بسیار کتوبند و پهلوان که
 حافظ و ناصر آن سال از دین خدا را عزوجل بود که از چنان لشکر بزرگها بیک تیر هم بجان
 آن پهلوان نرسید و بعد از آن پهلوان زمان بیگانه دوران مدبر از خالق جبار طلبید و این
 بیت را بگفت
 بر عیو گری کسی شود قادر / بکند آنچه کردی باشد
 القصه پهلوان چنان بگیا نه دوران حضرت درویش محمد خان غازی بعد از آن خود را
 در لشکر کلهفران بدینای غول کافران بود و در میان لشکر کفار پهلوان نا پذیر شد
 در پیش خورشید که در آن بر پنهان شود و در همان دم غلغله در لشکر اسلام افتاد که در
 برآوردته که آن پهلوان غازی روبرو کرده بود و جنگ هم در لب دریا بود
 آن مردم اسلام آباد میخواستند که از رزم کفار رو بگردانند و بجانب شهر اسلام آباد
 روند و خود را قلعه بند کنند و دروازه شهر را خاک دوش سازند و با این گمان که
 درویش محمد خان غازی پهلوان ناپدید شد مینان که او را پهلوان گویند و اما
 ساجدی زبده تیره بود که زن پهلوان و آن عیو هم، النخبطی مزارزان آن نتیجه
 دلاوران و آن قایم کافران او آن اقل و امان شنیدم آن و آن پشتیبان علی شنک
 والی شکار و فقیران او و بیچارگان و آن خلاصه (۳۹) زبده غازیان حصر حاکم ویش
 محمد خان غازی که بنا نامه امثل خور نشید تا بان در لشکر کفار نمودار شد که چنان
 رزم پیش گر قله و تیغ از نیام بر کشیده و تمام لشکر کفار را بر هم زده و چنان
 کارزار بهمرای لعینان نابکار می کرد که همه کافران رو بگریز نهادند و پهلوان
 جهان چنان رزم میکرد که میسره را بر میسره میزد و میسره را بر میسره میزد چنان در جنگ
 کافران گرم بود که شیری در گله افتد و یا اگر گ در رزمه افتد و یا گرسنه که در طعام
 افتد چنان تیغ میزد و کافران را بسیار زخمی و کشته میکرد که کفار نابکار از دین
 چکان بیگانه گریزان و هراسان شده جاهای خود را به کوه قلعه کشیدند
 و قریب دو فغان از لشکر کفار بر آمد و اگر در آن وقت رستم دستان و سام نریمان
 و داراب زرین کمربرویی قیل می بودند ازین کارزار پهلوان تحسین و آفرین میکردند
 و اما پهلوان هنوز دمبال کافران بد بختان افتاده بود که پهلوان را ندید و پسر پدر

رانندید و برادر برادر را ندید و فرزند مادر را (۳۰) ندید. چنان مسموع شد که در آن روز و در آن شب که برزدم که (در ز مگ. ۱۰) بودند که از ضرب شمشیر آن پهلوان غازی که کافران رازده بود و کسی را سر بریده بود و کسی را شکمش آماس کرده بود و بعضی ضعف و بیهوش در رودبار قلعه کاشیگر افتاده بودند و روزی زاغ و زغن گشته بودند و روبه و شغالان از خوردن گوشت کافران مست شده بودند چونکه مردمان کفار حال مردگان خود را بدیدند و همدران شب از آن جنگ، گاه برخاسته رو بگریز نهادند و به قلعه ها و به منزلهای خود رفتند و آن لشکر کفار که در سر کوه دنته براب دریا جنگ میکردند همه سیل کردند و بدیدند که درویش محمد خان غازی غول کافر را مردار کردند و به جهنم فرستادند و گر لشکرش را برهم دادند و آن لشکر کفار نیز شکست یافته گریزان شدند و خود را از کوه دنته کشیدند و آن پهلوان غازی فتح و نصرت یافت و فرمودند که طبل شادی بنوازند طبل های شادیا نه زدند و شکر باری تعالی بجا آوردند بعد از آن درویش محمد خان غازی بدولت و اقبال و بافتح و فیروزی تمام در قلعه اسلام آباد آمدند داخل شهر گردیدند (صانها لله تعالی من التبدل والافات) نزول فرمودند. (۳۱)

داستان پنجم جنگ کردن درویش محمد خان غازی به همراهی کفار و مردار شدن کسک باهی (۹) از دست پهلوان

القصه در کشتن باهی که پهلوان و عیار پیشه لشکر کافران بود که در میان لشکر کفار غیر از او دیگر کسی نبود و چنان عیار فلیته باز بود که کسی را بخاطر نمی آورد و از هیچ کس ابرو خم نمی کرد و مردم لغمان و غرغشتی (۲) و هزار میشی (۳) همه از دست او به تنگ بودند و چنان دزد عیار بود که در راه زنی بسیار مشهور بود و راه لته بند (۴) را و راه نجر و (۵) را و راه کوره تگاو (۶) را و راه باد آسیا

(۱) کسک باهی اسم یکی از پهلوانان دلاور کفار بود. (۲) به یاورقی اول صفحه (۶) مراجعه شود (۳) به یاورقی دوم صفحه (۶) مراجعه شود (۴) لته بند بین سروبی و جگدک سر راه سابقه کابل و جلال آباد افتاده و هنوز هم سرک آن قابل عبور و مرور است. در موقعی که متن کتاب از آن صحبت میکند یعنی در حدود ۳۸۸ سال قبل عبور و مرور کاروان ها از تیشله ها صورت می گرفت و بسیار خطرناک بود و چند نفر هم میتوانستند راه را بگیرند (۵) نجر و (۶) تگاو نقاطی است معروف که بین ریزه کپستان و سروبی افتاده اند و امروز سرک موتر رو که شیخان خیل گل بهار را به سروبی وصل میکنند از هر دو نقطه مذکور میگذرد.

(۱) را در راه بادپش (۲) را دایم المدام همو کسک باهی می زدو چنان مسموع میشد که باهی کافر از ضرب و شمشیر مرد عیار و مکار بود که در وقت نماز شام که چون مسلمانان همه در خوردن طعام مشغول می شدند و باهی کافر جان خود را تغییر می داد و کالای خود را بدل می کرد و جیبه و کالای کهنه می پوشید و زره پوشیده و کهنه جامه بر سر او می پوشید و برنگ فقیران بدر هر مسلمان می رفت بصورت گدائی و مردم اسلام خیال میکردند و می دانستند که درویش هست و گدائی میکند و آن بددین منافق هر مسلمانی را که تنهایی دید آن را شهید کرده بدر می رفت تا آنکه مسلمانان حاضر می شدند می دیدند (۳) که مسلمانان را کشته و کافر بدر رفته بیت اگر چه فیل در پالان نماید گدای حيله گرزالان نیا ید (۴)

القصة اگر آن بد دین گمراه بیماری و مکاری کرده بر سر گاه کیشان میرفت کسانی که در پلوان گاه می کردند و با داسی بدست گرفته و خو در اغاط نما کرده و به حيله و هنر گاه کرده به نزدیک مسلمانان می شد و گاه کیشان می دانستند که این هم گاه کش هست از برای گاه کردن آمده است که کیشان به گاه کردن مشغول می شدند و آن منافق وقت خود را می یافت چند کس را شهید کرده بدر میرفت چونکه مسلمانان حاضر می شدند این حال را می دیدند حیران می شدند و اما آن لعین کافر هر روز می آمد کسی را که لایق کشتن می دید آنرا می کشت و کسی را که لایق کشتن نمی دید آن کس را زنده می برد و بدل او مال دنیا میگرفت و آن مسلمان را میماند و اگر چهل کفر او غالب میشد و آن مسلمان را بجانب کوه کتور (۳) میسگزرانید و به کفرستان (۴) میبرد و اگر

(۱) راه باد آسیا و کوتل باد آسیا حصص علیای پنجشیر را به قسمت علیای دره الیشنگ و نورستان لغمان وصل میکند (به تعلیقات مراجعه شود)

(۲) راه بادپش و کوتل بادپش که آنرا بادپیچ هم گویند بین نغلو و دشت شیطان لغمان افتاده و در عصر بابر بسیار متد اول بود و در سفرهای خود با بر بین کابل و لغمان از همین راه و همین کوتل میگذشت (به تعلیقات مراجعه شود)

(۳) مقصد از کوه کتور نورستان لغمان است که دره های الیشنگ و الینگار در حصص علیای خود بدان منتهی میشود و از آخر دره پنجشیر هم بدانجا راه است که در و سیاه پوشان آنجا در متون تاریخی شهرت دارند. مطلع السعدین تحت عنوان: (ذکر غزو کتور و سیاه پوشان) از رفتن و کوشش امیر تیمور کورگان دره سلیمان ساختن اهالی آنجا صحبت میکند. (ز شاهان کسی فتح کتور نکرد چگویم ز دارا سکندر نکرد) در طبقات ✽

بدشچیلوی بود نیز چنانچه گویان هلسا سلطان می آید از آن ایام که
 کشته میپوشید و جان خود را غلطی و بذر کلاه کرده و سوز کین پیچیده بنزدیک
 پادشاهان می آمد و اگر می خواست پادشاه و پادشاهان را می برد و اگر میخواست
 پادشاه و آن را می کشت و پادشاه را می برد پادشاهی (۳۳) کلاه
 در این ایام همین کسار در هرنی و مسلمان کشتی را می بگردید تا وقتیکه
 در قلعه اسلام آباد جمعیت من استیبل اول لایق می تسلیم شدند و سرفکر می نشینند
 شیو پادشاه داری نمی کردند و حاضر باش (۳۴) می نمودند و در آن زمان هم باهی
 کافر نیز بطریق پادشاه دار غلطی آمده و حاضر باش فریب می کرد و مسلمانان
 بفرشته اینکه پادشاه دارها است و آن ملعون بهمین فریب چندین کس از مسلمانان را
 کشته و پادشاه موضع ده زیارت (۱) را با تمام برده چونیکه برده زیارتی ازین
 حال خبر داد گردیدند رئیس اعظم (۲) را جوانان موضع ده زیارتی هم کوی بسته
 و نقاره کرده در پی باهی رفتند و پادشاه را باقتد خیال کردند که کافرانی اند
 پادشاه را گردانیم چونکه نزدیک رسیدند باهی را دیدند استاد نگویگر قدم خود را
 پیش نهادند و مردم ده زیارتی در میان خود گفتند و سخن می کردند که پادشاه از
 دست مایان بدر رفته و مساوا که کسی از مایان کشته و باز خوبی خود باز گردید
 که به خانه های خود برویم (۳)

(۱) ده زیارت یکی از دهایی است مربوط مرکز حکومت کابل (پس از ۱۹۱۹ سر راه
 زیارت مهمتر لام واقع شده است این ده حالاً به عمر زانی هم شهرت داده و
 (۲) غیر اسم دهخدا و ملوک آن بود و باشندگان ده را ده زیارتی میگویند

* اکبری از تاختن فوج جلال الدین اکبر در حین ۹۸۹ هجری قمری از جلال آباد به دامن کوه
 کفار کتور تذکری بعمل آورده است برای مزید معلومات به صحنه ۲۲۲ کتاب بالا حصار
 کابل و پیش آمد های تاریخی و به شماره (۳۷) سال ۷ مجله ژوندون به مقاله (امیر تیمور
 و شیاه پورشان کتور انور عثمان) منجمه شود.
 (۲) کفرستان در سنت دهه مقابل انورستان استعمال شده و معلوم میشود در زمانها تیکه
 انور شیاه پورشان و بقیه باشندگان کوه های کتور مسلمان نشده بودند اصطلاح (کفرستان)
 در میان مسلمانان معمول و متداول بود و در میان اهالی مسلمانان اعمان این نام مر و ج بود

القصة چنان شد که روزی بر سر پاده موضع قلعه دیوه (۱) آمده چو در
 دراکوه شنید (۲) رسیده دیدند که پاده را از کوه ماله (۳) بالا کرد ندوبه مردم
 کفار خود گفت که بیک نا ورع (۴) پنهان شده در (۳۴) عقب پاده رویم و از آن جانب
 بالا شده پاده را پیش اندازیم و مردم کفار را که همراه خود آورده بود
 قبول نکردند ترسیدند و گفتند که در میدان ما نیرویم مبادا که جماعه مسلمانان
 حاضر نشوند به مهال ما بیایند باز به کوه خود را رسانند مشکل است
 مبادا که مسلمانان قریب شود آن زمان کار دشوار میشود باهی کفار هر چند که مخالفه
 نمود گفت که این پاده و پاده بانان را پاندار شروی و لاماندی (۵) آورده بر وید
 پیش اندازیم هر چند که باهی مبالغه کرد کفار دلیری کرده نتوانستند باهی لباس
 خود را تغییر کرد و خود را غلط نما کرده و سرگین چیده بنزدیک پاده بان رسید
 و خنجر علم کرده بر پاده بانان گفت که اگر گریختید میکشم شما را و اگر نگر یختید
 زنده می برم شما را و سر بد ل شما ها مال دنیا میگیرم پاده بانان از ترس جان
 بیچاره شدند و راه گریز خود را ندیدند و از دو پاده بان یکی را گفت که آن
 دیگر همراه خود را ببرند و آن پاده بان پاده بان دیگر را بر بست چونکه یک پاده
 بان تنها ماند آنرا باهی کافر خود بر بست و آن کافران دیگر که از ترس در میدان
 نیامده بودند و منتظر بودند در میان خود میگفتند که مبادا سلطان مابی ملک
 بابا علی سلطان (۶) خبر یابد و مردم دیوه بسیار مردم اند و جوانان و لشکر بسیارند

(۱) قلعه دیوه بهلوی عمرزائی پاده زیا رت قر ارداد (۲) (۳) در باب کوه شنداد و کوه ماله
 و موقعیت آنها از اهالی اسلام آباد معلوم است صحیح گرفته نتوانستیم نظر به موقعیت دهکده
 های زیا رت و قلعه دیوه کوه های مذکور باید در جناح غربی لغمان بین زیادت مهتر لام و
 دره ایشنگ بوده باشد (۴) تنگسی که بین دو کوه یاد و تیه باشد
 آنرا به اصطلاح محلی (ناو) گویند
 (۵) باورقی (۵) صفحه (۷) (و تعلیقات) ملاحظه شود (۶) سلطان مابی ملک بابا علی ملک
 سلطان باساس گفتار اهالی یکی از برادران درویش محمد خان غازی سیه سالار اعزامی بوده و
 مرقدش در قلعه دیوه میباشد

(۱) رسیدند پی در پی دیدند که در بعضی جای بزمانده و در بعضی جای گاو مانده و در بعضی جای که گاو نرفته است زخمی کرده اند و بعضی گاو و بز و گوسفند در راه مرده اند وقت نماز دیمگر شده بود که از گرد نه سالاکلی (۲) یاده را باهی کافر گذرانیده و بدره سایه گل (۳) برده چونکه نماز شام شده مرد مان مسلمانان دیری نکرده اند که در پی کسک باهی روند و در میان خود (۴۷) گفتند که کسی که در شهر اسلام آمده باشد و مسلمانان را کشته رفته باشد و بعد از آن در کوه از دست او جان شیرین سلامت بردن مشکل است و اما مردم دیوه همه بیدل شدند و هر اس در جان ایشان پیدا شد و از آن جا برگشتند چون این ذره بیمقدار از قلعه اسلام آباد صانه الله تعالی من التبدل والافات در موضع دیوه رسید وقت نماز دیگر بود که مردم گفتند که یاده موضع دیوه را کفار تا بکلی برد و ما بی ملک بابا علی سلطان هزار میران و مردم دیوه تمام در عقب یاده رفته اند و بالای سر زیارت پیر چو قلندر بابا جنک است بعد از آن میر عادل (۴) بسر خود رافرمود که اسپ دیگر راهم زین کن که روز امروز است غور ریشی مسلمانان شود چون که به نزدیک سنگ اویخت (۵) رسیدند که ما بی ملک بابا سلط - آن از پیشن خه دلش - کمر دیوه برگشتند و می آمد که نماز شام گذشته بود پیر سیدیم که یاده را یافتید گفتند که آری فقیر تعرض کرد که بی مال کسی که تازنده باشد چون برگردد و بر سر مال خود کشته نشود و با مال خود را بدست نیاورد ما بی ملک بابا علی سلطان گفت که یاده را بدست آورد و آن لشکر کفار دیر شده و مردم دیوه مال پرانده (۴۸) و دل ایشان شکسته بلکه در غایت دل شکن شده و دست و بار را خطا کرده اند چون که مردم خود راست یافتیم سخن مشهور است تنها چکنم که رستم راستان ام من

- (۱) زیارت پیر چو قلندر بابا زیارتی است معروف که از قلعه اسلام آباد به بعد سر راه (شمکت) واقع است و شمکت قریه ایست قدری بالاتر از اسلام آباد در دره ایسنگ.
- (۲) سالاکلی به سمت چپ به جنوب اسلام آباد نزدیک (کردی) واقع شده
- (۳) سایگل از دره های فرعی معروف دره النگار است و قلعه های متعددی در آن بود که در صفحه های بعد کتتاب ذکرش خواهد آمد.
- (۴) میر عادل معلوم نشد که از سرشناسان محلی بود یا از جمله کسا نیکه بالشکر اعزامی درویش محمد خان غازی آمده بود.
- (۵) سنگ اویخت پوزه کوهی است نزدیک قلعه مصطفی خان در شمکت

گفتم که در غایت نامردی کردی وقتی که تو برگشتی شما را مانده همه برگشتند
گفتند که کسی برویش محمد خان غازی فرستادی مابسی به سلطان گفت که نی - گفت
غلط کرده ئی که به درویش محمد خان غازی کسی را میفرستادی چونکه خبر
کسک باهی را میافت او صاف او را شنیده بود و خواهان و جویان او بوده و آن
نادر پهلوان فی الدوران بتوفیق الهی تا آن کافر را به چنگ خود نمی آورد او
رانمی ماند باز ملک بابا علی سلطان گفت که این کار کسک باهی کجا فرست این
طرف این ظرافت را باهی کرده و این نوع آمری و کجاری از دست از دیگر کفار
نمی آید. اکنون شب است و عیار بپشه و از ضرب دلاوری مبادا که یک عیاری
دیگر کنند بعد از آن گفتند که کسی را پیدا کنید که مرد چابک دست دلاور
باشد که با آن نخیه دلاوران پهلوان زمان درویش محمد خان غازی فرستیم
ملک بابا علی سلطان هر چند تردد کرد از ترس باهی کافر قدم در پیش کسی نهاد
که به قلعه مغفرت (۳۹) مابسی حضرت درویش محمد خان غازی یاقلعه اسلام آباد
رود گفتند که مطرب هم نیآورده که مطرب را میفرستادیم که اگر آن زبده
و خلاصه پهلوانان زمان که از باهی کافر اطلاع یا بد در پی او لغار و چجا و
میکنند و پناه را میگرداند ملک بابا علی سلطان گفت که چادانی که شب است
مقید شود بانی گفتند که خبر باهی را چه میگوئی که آن مبارزالدین پهلوان
دین بیقرار میشود باری تردد بسیار نموده و یک مطرب را حاضر کردند و گفتند که
برواز جانب ما و ملک بابا علی سلطان بر آن پهلوان غازی دعا کن و بعد از آن
بگوی که پاره دیوه را کسک باهی کافر بردوی پاره را به گرو نه ساله کلی
(۱) برده بودیم چونکه آن کافر از آن کوه گذشته و در دره سایگل (۲) در
آمد و زور مابا او نرسید مابان برگشتیم و رعایات قلعه دیوه جاه گیر قطب العارفین
و نتیجه آن طاها (طه) و بسین حضرت خواجه میرزا سلم الله تعالی هست و گناوان
رعایات دیوه را تمام بردند و موضع دیوه ویران میماند و ما لها از پای می افتند
و ملاحظه آن حضرت بکنید القصبه مطرب را (۴۰) روان گردند چونکه آن
مطرب پاره راهی رفته که بسیار بیم و هراس از کسک باهی بردل آن مطرب
غالب نشد و مطرب پس گشت و فریاد کرد که چند جوانان را بدرقه بهم برای ما کنند.

(۱) ساله کلی: بطرف جنوب غرب اسلام آباد به فاصله پنج میلی واقع است.

(۲) سایگل: از دره های معروف نو رستان لغمان است.

که تا پد رو گل (۱) رسانند و يك چند جوان كنجی ونی (۲) وار وره ئی (۳) همراہ كرده به پد رو گل رسانیدند و مردم پدرو گل آن مطرب را يك پاس شب گذشته بود که در قلعه اسلام آباد رسانیدند و ازین واقعه به حضرت درویش محمد خان غازی بفرمود که پاده را از چه وقت برده اند؟ مطرب گفت که از وقت چاشت پاده را برده اند و يك پاس شب گذشته و الحال ما را خبر كندید و میگوئید که پاده را باهی برده است بعد از آن پهلوان زمان برادر خود نواب شجاع الدین و مرزا علیخان را بطلبید و ایشان بیامدند و ان نامدار عالم مدار مشورت کردند که مادر قلعه اسلام آباد باشیم و پاده دیوه را باهی کافر ببرد و مردی ماهاچه باشد و خواهان و جوانان باهی کافر بودیم که او را بدست آریم اکنون (۴۱) خبر او را گفته اند مایان چون در پی آن کافر نرویم و فرزندان و ملا زمان و جوانان را فرمائیم که سلاح پوشیده مسلح شوند که در پی كشك باهی کافر الغار و چپاوی کنیم القصه جوانان جنگی جنگ دیده را بر سر راها که درین کوه سایکل بود تعیین کردیم فرستادند و پهلوان غازی را گفتند که باهی کافر مرد عیار است و در عیار بی مثل است چونکه تمام مردم از قاعه برآیند و مبارکه امشب او خود را به قلعه زند و اسیر رساند چونکه پهلوان غازی ملا زمان خود را و جوانان را بر سر راها تعیین کرده بود بقدر خاطر او تسلی شده بود اما از بس که توجه داشت که باهی کافر در دست افتد مسموع شد که در آن شب خواب نرفته بود چونکه مرغ آواز داد بعد از آن حضرت درویش محمد خان غازی به مبارز الدین نواب مرزا علی خان و نواب شجاع الدین خان و بهمراهی جوانان دیگر فرمود که سوار شوید و پهلوان غازی هم بر مرکب را کب گردید خانان و لشکر همه یکبار سوار شدند و بعد از آن پهلوان فرمود

- (۱) پدرو گل : امروز بیشتر انرا بشکل (پتروگل) تلفظ میکنند و در دره چاناک یا دقیق تر بگوئیم بین (چاناک) و (شمکت) واقع شده .
 (۲) گنجه ون قریه ایست که در بروی قلعه خرابه مدخل الیشنگ واقع شده .
 (۳) ازوره دیکده ایست که بالای قریه گنجه ون واقع شده .

که ای برادر اگر باهی نابکار از دره سایگل گذرد (۴۲) و از دره
 مو که (۱) گذار دیاید که او را نکند اریم تا از کوه کندون (۲) نگذشته باشد و در
 دره اکاور (۳) که قلعه گونه پال (۴) است نرفته باشد بی باهی را از پیاده رایله نمایند
 چونکه پهلوان در قلعه رنا کوت (۵) رسید و گفت که اگر پیاده رایافته باشند و باهی
 کافر در دره سایگل باشد و بعد از آن پهلوان گفت که پیاده رای باهی کافر ازین دره
 گذرانیده و به قلعه کندون پیاده را سقط کرده اند که زود است که از کوه
 کندون پیاده را بگذرانند و در دره اکاور که قلعه های گونه پال است آنجا برسانند و حضرت
 درویش محمد خان غازی و مرزا علیخان به معه ملا زمان که بهمراهی او بودند
 به یکبار اسپان تازی را جلو داده و در میدان انداختند چونکه از دره کندون
 گذشتند و در آن کوه راه اسپ غازیان نبود و خانان اسپان را گذاشته همه پیاده
 شدند و دامنه های خود را در کمر زدند و متوجه کوه کندون شدند و پهلوان زمان دید
 که باهی کافر و لشکر کفار نزدیک است که پیاده را و پیاده بانان را به سر کوه ببرند
 و در دره اکاور بگذرانند بعد از آنکه (۴۳) پهلوان غازی فرمود سواران را که همه
 الله الله گویند و لشکر مسلمانان همه خدارایاد کردند و با چهار بار، یا چها ربار گفته
 فغان کردند و توپچیان را فرمود که پلته های تفنگ ها را آتش بنمایند که از دو حال
 خالی نیست و اگر کافران منافقان بیدل هستند چونکه صداهای مارا شنیدند و همه دست
 و پای خود را گم میکنند و رزم از روی ایشان نمیشود و چنانچه که از پهلوانی و شمشیر آن
 کافر نابکار تعریف میکنند و میگویند که جوان دلیر است پس میگردد و بهمراهی
 ما رزم میکنند و اما باهی کافر نابکار چونکه این صدای مومنان و غازیان را شنید

-
- (۱) مو که : قریه ایست در دره سایگل و بعد از دهکده (مو که) دهکده (سوچ) می آید
 (۲) کوه کندون ، دره کندون ، قلعه کندون در این کتاب ذکر شده .
 دره کندون از دره های فرعی سایگل است . کوه کندون شاخه ایست فرا ز دره
 کندون . قلعه کندون در داخل دره مذکور واقع شده .
 (۳) دره اکاور : به فاصله ۳۰ میلی شمال غرب اسلام آباد واقع شده
 (۴) گونه پال : قلعه گونه پال یا قلعه های گونه پال در حصص علیای دره الیشنگ
 قرار دارد . پتیر گونه پال در تمام لغمان معروف است گلچه های پتیر آن مثل خانه زنبور
 سوراخ سوراخ میباشد و بسیار روغنی و مزه دار است و بیشتر در بازار های منند دور
 و تگری بفروش میرسند . (۵) رنا کوت قلعه ایست حصص علیای الیشنگ .

مسموع شد که باهی لعنتی کم خرد وقتی که پادها را از سایگل گذارانیده در قلعه مالیل (۱) برده بود پیش از آن در آن ساعت با مردم خود گفته بود که ساکن شوید که من دست و پای خود را گم کرده ام چنان خیال میکنم که درویش محمدخان غازی پهلوان راه دین مرا خواهد کشت و در خواب هم همچنین دیده ام چونکه باهی کافر چشم خود را بهم پوشیده ساعتی غفلت برده بود که بناگاه از خواب گران بیدار شد و به مردم خود گفت که مرا پهلوان غازی کشت و سر مراد در دروازه اسلام آباد آویخته بعد از آن مردم کفار گفتند که بیا بنام پاندا و شر وی ولا مانندی يك گاوی (۴۶) فربه را بکشیم آن لعین منافق قبول نکرد و یکساعت پس باز مردم کفار با او گفتند که اگر گاو نمی کشی يك بره و یا يك بز فربه را بکشیم. و بخوریم آن ملعون بی دین گفت که از گلوی من آب نمیرود و گوشت را چگونه بخورم؟ و من خود دانسته ام که مرا پهلوان زمان حضرت درویش محمد خان غازی بدست آورده و من از دست او خلاصی ندارم و من دستگیر او شده ام و شماها برخیزید و پادها را پیش اندازید و تیز برانید که طور و سوسه در جان من شد و من خود را سست میبینم و دست و پا را گم کرده ام و از خود نمیدانم. کسک باهی با همراهی مردم خود همین گفتگو میکرد القصه از آن پهلوان زمان بشنوید چونکه شب در آمد پهلوان زمان دور کعب نماز دو گانه از برای مالک یگانه ادا فرمود بعد از آن در تضرع شد استدعا و استعانت از واجب الوجود مینمود و در ذکر حضرت حق سبحانه تعالی مشغول بود و از حضرت خواجه نقش بندیه قدس الله سره العزیز استعانت می طلبید و میگفت که خدایا پرورد گار آن کافران بد مکار را از دین بیگانه راندست مومنان گرفتار کنی (۴۷) که اکثر مسلمانان کافه اسلام در زنجیر میدارند و مسلمانان را میکشند و به همراهی خود به کافرستان (۲) می برند و حضرت در ویش محمد خان غازی همین مناجات را بدر گاه قاضی الحاجات میکرد و پهلوان زمان در آن وقتی که بعضی را غضب کرده بود و بعضی را بوعده اسپ و سراپا سرافراز کرده بود و همه لشکر مومنان خدارایاد کردند و بکارزار برآمدند رزم کردند پیشه گرفتند و چنان رزم کردند که مسلمانان در عشق غرامت گشتند

(۱) مالیل: قلعه مالیل، کوه مالیل دره مالیل درین کتاب ذکر شده دره مالیل بطرف چپ چاناک واقع است و قلعه مالیل در آن دره واقع شده.

(۲) اصطلاح «کافرستان» در حوالی ۴ صدسال قبل حین جریان جنگهای درویش محمدخان غازی با کفار کتور معمول بود و قاضی محمد سالم مولف کتاب آنرا استعمال کرده است.